

تحليل نظر سكاكى درباب
استعاره مصترحه

نوشته

دکتر محمد فشارکی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«گروه زبان و ادبیات فارسی»



پڙو، شڪاهه علوم انساني و مطالعات فرېنجي
پرئال جامع علوم انساني

برای اینکه نظر سکاکی (۱) را بهتر و روشن‌تر درک کنیم، نخست نظر جمهور (=نظر غالب) را درباره «استعاره مصرحه» بیان می‌داریم و به‌عنوان مقدمه به تعریف «حقیقت» و «مجاز» می‌پردازیم:

حقیقت، عبارت است از استعمال کلمه در موضوع^۱ که اصلی و مجاز عبارتست از استعمال کلمه در غیر موضوع^۲ که دال بر عدم اراده معنی اصلی باشد (۲)، مثلاً استعمال کلمه «دست» در معنی اندام مخصوص بدن، مقابل «پا» حقیقت است، اما همین کلمه در معنی «دخالت و قدرت» مجاز است. مثلاً اگر گفته شود: فلانی در این کار دست دارد. قرینه در این مثال معنوی و حالی است. وقتی کلمه‌ای در غیر موضوع^۳ که اصلی خود به کار می‌رود، حتماً باید میان معنای حقیقی و معنای مجازی آن رابطه‌ای موجود باشد که اگر آن رابطه نباشد هیچ مجازی تحقق نمی‌پذیرد و این رابطه برد و گونه است، یا رابطه شباهتی است و یا غیر شباهتی. اگر رابطه غیر شباهتی باشد (از قبیل رابطه جزء و کل و حال و محل و...) آن مجاز را «مجاز مرسل» می‌نامند و اگر رابطه شباهتی بود، آن را «مجاز استعاری» می‌گویند (۳). مثلاً وقتی «سر» گفته می‌شود اراده فکر و خیال و حوصله و سودا از آن اراده گردد «مجاز مرسل» است، زیرا میان معنی حقیقی سر، (عضو ریشه بدن) و معنای مجازی آن (خیال و فکر و تصمیم و...) رابطه‌ای حال و محل موجود است یعنی سر، محل فکر و خیال و... می‌باشد و اگر چنین رابطه‌ای نبود، ما نمی‌توانستیم سر را در این معنا به کار ببریم. اما وقتی که «شب» می‌گوئیم و اراده زلف یار می‌کنیم

میان معنی حقیقی شب (مقابل روز) و معنی مجازی آن (زلف) رابطه شابهتی موجود است، یعنی زلف مانند شب است. حال جمهور اهل بلاغت معتقدند که استعاره مصرحه بر مبنای يك تشبیه است. مثلاً در مورد استعاره «شب» چنین می‌گویند که صورت تشبیهی آن چنین بوده است: زلف یار چون شب است در سیاهی، که پس از حذف دور کن فرعی تشبیه، یعنی ادات و وجه شبه می‌ماند «زلف یار شب است» و یا «شب زلف» (تشبیه مؤکد) و در گزینش نهائی فقط مشبه به ذکر و اراده مشبه می‌شود، یعنی فقط «شب» را ذکر و زلف را اراده می‌کنند، به زبان ساده‌تر از دور کن اصلی تشبیه (= مشبه به و مشبه) فقط مشبه به ذکر می‌گردد و اراده رکن دیگر (= مشبه) می‌شود. این مجاز چون در يك کلمه صورت می‌گیرد، آنرا «مجاز لغوی» می‌نامند، مقابل «مجاز حکمی» و یا «اسناد مجازی»، که در علم «معانی» مورد بحث قرار می‌گیرد و آن عبارتست از اسناد فعل یا شبه فعل به غیر فاعل حقیقی (۴). اما سکاکی (۵) در مقابل جمهور، برداشتی دیگر از استعاره مصرحه دارد، او با توجه بدین نکته که استعاره ابلغ از حقیقت است (۶)، آن را بر پایه تناسی تشبیه قرار می‌دهد، بطوری که بوی تشبیه از آن شنیده نشود و این امر در صورتی میسر است که مشبه داخل در جنس مشبه به و یکی از افراد آن فرض شود و نتیجه استعاره دیگر مجاز لغوی نیست چرا که مشبه از افراد مشبه به فرض شده و استعمال کل (= مشبه به) در هر يك از افرادش (= مشبه) حقیقت است نه مجاز، مثل استعمال انسان در معنی زید و عمر و... البته پس از اینکه نیروی خلاقه ذهن و به اصطلاح اهل بلاغت، عقل، چنین تصرفی را در معانی روا دارد (۷) به زبان ساده‌تر اینکه مثلاً قوه خلاقه ذهن برای «شب» که قبلاً درباره آن سخن داشتیم، دو فرد در نظر بگیرد، يك فرد متعارف و دیگر فرد غیر متعارف. فرد متعارف شب همان مقابل روز است و فرد غیر متعارف آن زلف سیاه معشوق، پس استعمال «شب» در هر يك از این دو فرد، مثل استعمال کل است در افرادش و حقیقت لغوی است. اما در عین حال این امر (= قائل شدن به دو فرد برای شب) از تصرفات عقلانی است نه يك واقعیت عینی، پس مجاز عقلی است. بنابراین از لحاظ اینکه «شب» در معنای واقعی خود (= فردی از افرادش) به کار رفته، يك استعمال حقیقی است (= حقیقت لغوی) ولی از لحاظ اینکه قائل شدن به چنین امری از راه ادعای دخول مشبه در جنس مشبه به معنی تصرف عقلی و ذهنی، میسر است، مجاز عقلی تلقی می‌شود و البته باید توجه کرد که

مجاز عقلی که در اینجا (= علم بیان) مطرح می‌شود غیر از مجاز عقلی یا حکمی و یا اسناد مجازی است که در فن معانی مصطلح است و قبلاً بدان اشاره کردیم (۸). سکاکی در توجیه نظر خود و اینکه چرا سعی کرده استعاره مصرّحه را چنین بیان دارد به ابلغ بودن استعاره از حقیقت اشاره می‌کند که اگر استعاره را آنچنان که جمهور بیان داشته‌اند، بر مبنای تشبیه بگیریم و قائل به دخول مشبه در جنس مشبه‌به و وحدت وجودی فرضی آن دو نشویم، ابلغیت آن غیر قابل توجیه است و چیزی جز يك تشبیه نیست (۹)، مثلاً وقتی «شب» گفته می‌شود، بنا به توجیه جمهور یعنی زلفی چون شب، منتها با حذف زلف و در نیت داشتن آن و زلف چیزی است جز شب که به شب مانند شده است. البته با تأکید بیشتری روی وجه شبه آن بخاطر حذف مشبه و سایر ارکان تشبیه و آن مبالغه‌ای که هدف از استعاره است در آن محسوس نیست و آن مبالغه موقعی محقق می‌شود که ادعای وحدت میان مشبه و مشبه‌به شود، مثلاً اگر گفته شود: شیری دیدم و انسانی اراده گردد که مانند شیر است در شجاعت (= نظر جمهور) آن مبالغه مورد نظر در آن یافت نمی‌شود و در صورتی آن مبالغه و در نتیجه ابلغیت استعاره متحقق می‌شود که زید را از افراد شیر فرض کنیم و آن را داخل در جنس شیر بدانیم و یا مثلاً «شب» که در مورد زلف استعار آورده شده با توجیه سکاکی در غیر معنای حقیقی خود به کار نرفته است بلکه با يك تصرف عقلانی و ذهنی برای شب دو فرد متعارف و غیر متعارف فرض گردیده است و ادعا شده مشبه داخل در جنس مشبه‌به می‌باشد و در این صورت به کارگیری لفظ استعاره برای کلمه «شب» از باب اعطای حکم معناست به لفظ (۱۰) زیرا مستعار بدین معنا در حقیقت، معنای مشبه‌به است که با تصرف عقلی در غیر معنی اصلی (= متعارف) خود به کار رفته و لفظ از آن تبعیت کرده و بدین جهت عنوان استعاره به خود گرفته است که مثلاً «شب» استعاره است از زلف. همچنین سکاکی در تأیید و اثبات نظریه خود چنین می‌گوید که بخاطر همین امر یعنی ادعای دخول مشبه در مشبه‌به و مشبه را فردی از افراد مشبه به دانستن است که در بیت زیر تعجب صحیح است :

نفس اعزّ علیّ من نفسی
شمس تظللنی من الشمس

قامت تظللنی من الشمس
قامت تظللنی و من عجب

شاهد بر سر «شمس» در آغاز مصراع دوم بیت دوم است که استعاره از معشوق شاعر است، حال اگر مطابق نظر سکاکی فرض نکنیم و ادعا ننمائیم که مشبه (= معشوق) فردی از افراد خورشید حقیقی و داخل در جنس مشبه به است و صرفاً به معنی انسانی خورشید و ش می‌باشد، تعجب در این بیت معنی ندارد، زیرا تعجبی ندارد که انسانی خورشید و ش از خورشید حقیقی سایه افکند و مانع رسیدن نور آن به ممدوح شاعر گردد و چون شاعر تعجب کرده است پس بناچار باید چنین بینگاریم که آن غلام زیباروی (مشبه) داخل در جنس خورشید حقیقی است یعنی برای خورشید حقیقی دو فرد قائل شویم:

۱- فرد متعارف (= خورشید آسمان) ۲- فرد غیر متعارف (= معشوق) و با ادعای این وحدت و یگانگی مشبه و مشبه به تعجب معنی پیدا می‌کند، آن وقت می‌توان تصور کرد که غلام زیباروی چون فرد غیر متعارف خورشید حقیقی فرض شده و از همان جنس است، طبعاً باید بر طرف کننده تاریکی و ظلمت باشد نه اینکه سایه بیفکند و از اینکه سایه می‌افکند باید تعجب نمود و همینطور است در مورد بیت زیر که به عکس بیت قبل در آن تعجب نکردن را باید توجیه کرد:

لا تعجبوا من بلی غلالته قس دز راز راه علی القمر

که اگر «قمر» را در مصراع دوم که استعاره از سینه معشوق است، چنین توجیه نکنیم که سینه معشوق (= مشبه) داخل در جنس مشبه به (= قمر واقعی) و فرد غیر متعارف قمر واقعی است و هر دو وحدت مفهومی و وجودی دارند، تعجب نکردن بی معنی خواهد بود، زیرا اگر «قمر» را بنا به نظریه جمهور توجیه کنیم و آن را سینه‌ای شبیه به ماه بگیریم، نمی‌توانیم از پوسیدگی کتان روی آن، تعجب نکنیم چه، سینه معشوق بطور طبیعی موجب پوسیدگی کتان نمی‌شود. بعضی در مورد این شعر ایراد گرفته‌اند که «قمر» نمی‌تواند استعاره باشد زیرا مشبه آن ذکر شده است و آن عبارتست از ضمیر در «غلالته» و «از راه»، در پاسخ می‌گویند این نحوه ترکیب و بیان حاکی از تشبیه نیست و در صورتی که طوری بیان می‌شد که حاکی از تشبیه بود یعنی مشبه به واقعاً در جمله خبر از مشبه بود مثل «زید شیر است» و یا حال قرار می‌گرفت مثل: «زید را دیدم در حالی

که چون شیر، شجاع بود، و یا صفت باشد مثل «مردی آمد که شیر بود» این نحوه ترکیب حاکی از تشبیهی بود، بدین ضرورت که صدق حمل خبر بر مبتدا بدون در تقدیر گرفتن ادات تشبیه، درست نیست، اما اگر مشبه طوری ذکر شود که از تشبیهی خبر ندهد، مثل بیت مورد نظر، یعنی آن چنان نیست که بتوان ادات تشبیه در آن تقدیر گرفت (با توجه به معنا)، استعاره خواهد بود، مثل: «سیف زید فی ید اسد، لقبی زید رایت السیف فی ید اسد» که ادات تشبیه تقدیر نمی‌شود مگر به زیادت و نقصی در ترکیب، بطوری که کلام از ظاهرش منحرف شود، مثلاً گفته شود «رأیت فی ید رجل کاسد سیفاً» و حال آنکه چنین نیست. پس لفظ مشبه به بر مشبه اطلاق شده و اطلاق استعاره بر آن صدق می‌نماید (۱۳) مثلاً در فارسی خطاب به مرد دانشمندی بگوئیم: هم‌اکنون این جامه شما را به قامت بوعلی سینائی می‌بینم که مراد از بوعلی سینا خود آن دانشمند است.

تمام کوشش سکاکی برای توجیه این گونه نظرات صرفاً برای این است که ابلغیت استعاره را بر حقیقت برساند، زیرا هدف از استعاره مبالغه در توصیف کسی یا چیزی است و این امر جز با این گونه توجیهاات به حد کمال نمی‌رسد چه، با توجیه جمهور از استعاره صرفاً تشبیهی صورت می‌گیرد و مثلاً وقتی می‌گوئیم «گل»، بنا به توجیه جمهور چندان فرقی با روی گل و یا گل روی ندارد هر چند مبالغه بیشتری مد نظر است، ولی با توجیه سکاکی که یار را و یاروی او را واقعاً گل فرض کنیم، این مبالغه بیشتر خواهد بود.

جمهور، ایراداتی به سکاکی گرفته‌اند که همه ناشی از بی‌اطلاعی آنان نسبت به عمق نظرات اوست، از آن جمله در این مورد که سکاکی گفته است اگر استعاره را چنین توجیه نکنیم و مشبه را داخل در جنس مشبه ندانیم، به نفی مبالغه، منجر می‌شود، ایراد گرفته‌اند که اگر منظور او از نفی مبالغه، نفی مبالغه در تشبیه باشد و مثلاً به نظر او با توجیه جمهور استعاره مانند تشبیه می‌شود که چندان مبالغه‌ای ندارد و یا مانند آنچه اصلاً تشبیهی در آن یافت نمی‌شود، این نظر درست نیست از دو جهت: یکی اینکه مصادره به مطلوب خواهد بود، زیرا او گفته نفی ادعای دخول مشبه در مشبه برمی‌گردد به نفی مبالغه در تشبیه و نفی مبالغه در تشبیه خود معلول نفی ادعای دخول مشبه در مشبه است و دیگر اینکه نفی مبالغه در تشبیه مستلزم نفی ابلغیت استعاره از حقیقت

نخواهد بود، زیرا ابلغیت موجود در استعاره در سایر انواع مجاز هم هست که رابطه شباهتی در آنها نیست، بلکه علت ابلغیت آنها در این است که مجاز در واقع ادعایی همراه با دلیل است که این امر در «حقیقت» نیست، و اگر مراد سکاکی از نفی مبالغه چیزی دیگر است، ما از آن بی‌خبریم. همچنین ایراد گرفته‌اند که ادعای دخول مشبه در جنس مشبه به مقتضی این امر نیست که کلمه استعاره در موضوع له اصلی خود مستعمل باشد و در نتیجه حقیقت لغوی محسوب گردد (۱۴). توضیحاً اینکه ما می‌دانیم مراد از «شب» در مثال مورد بحث «زلف» است اما موضوع له اصلی آن همان شب مقابل روز است نه اینکه زلف، فردی از افراد آن به شمار آید. تحقیق این امر بطوری که ادعای دخول مشبه در مشبه به منجر به استعمال لفظ استعاره در معنی حقیقی خود نگردد، این است که اعتقاد و ادعا بر اینکه مشبه داخل در جنس مشبه به است، مبنی بر این است که به دو فرد متعارف و غیر متعارف برای کلمه استعاره قائل شویم: فرد متعارف عبارتست از خود دشب، با همان هیأت مخصوص و صفات خاص که می‌دانیم و فرد غیر متعارف «زلف» است که همه آن صفات را دارد، منتها در هیأت و گونه دیگر و لفظ «شب» موضوع است برای همان مفهوم مقابل روز (فرد متعارف) و استعمالش، در فرد غیر متعارف استعمالی است در غیر موضوع له اصلی و قرینه استعاره مانع از اراده فرد متعارف و مؤید اراده معنای غیر متعارف است و همچنین این ایراد هم رفع می‌شود که ادعای وحدت از یکسو (اثبات مثلاً شیری برای مرد شجاع و یا شب بودن برای زلف معشوق) منافی آوردن قرینه صارفه است (= قرینه‌ای که مانع اراده معنی اصلی است) زیرا اصرار بر ادعای شیری در مورد مرد شجاع، در معنای غیر متعارف است و نصب قرینه مانع اراده معنی شیری، در معنای متعارف است، پس منافاتی در کار نیست (۱۵) و ادعای وجود حقیقی در ضمن افراد غیر خود در سخن عرب موجود است، چنانکه مبتنی شاعر خود و قوم خود را از جنس جن و شران خود را از جنس پرندگان می‌شمارد:

نحن جنُّ برزن فی زی‌ناس فوق طیر لها شخوص الجمال

مراد از «طیر» فرد غیر متعارف آن است با ادعای پرندگی برای شران خود. «طیر» در

مصراع دوم، استعاره است و دعوی پرنده بودن برای شتران شده اما این ادعا در معنای غیرمتعارف (= شتران شبیه به پرنده) تحقق پذیرفته و از این رو قرینه‌ای که مانع از اراده معنی اصلی (= پرنده) است با آن ادعا منافاتی ندارد، زیرا آن قرینه برای منع اراده معنی متعارف است. به زبان ساده‌تر، یعنی اینکه شتران واقعاً چنین پرندگان بودند اما به هر حال صورت شتر داشته‌اند نه صورت پرنده.

و اما بحث از تعجب و عدم تعجب در آیات مورد نظر سکاکی مبنی بر تناسی تشبیه است بخاطر مبالغه و اینکه معلوم کند که مشبه بطوری است که از مشبه به تمیز داده نمی‌شود و آنچه بر مشبه به مترتب است از تعجب و نهی از تعجب بر مشبه هم مترتب است (۱۷).

توجیه نظر سکاکی در چند بیت حافظ

(۱۸)
به سرسبز توای سرو که گر خاک شوم ناز از سربنه و سایه برین خاک انداز
(سرو) استعاره مصرحه از (یار) است، از نظر سکاکی این استعاره چنین توجیه می‌شود: ادعا می‌کنیم قامت یار (= مشبه) داخل در جنس «سرو» واقعی (= مشبه به) است و قوه عقلانی و ذهنی شاعر نخست در حاق ذهن برای «سرو» دو فرد قایل شده:

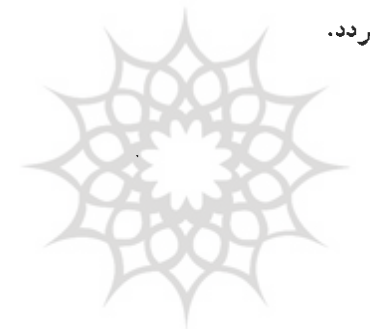
۱- فرد متعارف (= درخت سرو معروف) ۲- فرد غیر متعارف (= قامت یار) و این يك تصرف عقلی است (= مجاز عقلی) سپس کلمه «سرو» را که دو فرد برای او قایل شده‌ایم و قامت یار (= مشبه) را داخل در جنس آن (= مشبه به) فرض کرده‌ایم، بکار برده و اراده قامت یار و یا خود یار کرده‌ایم و بدیهی است که استعمال يك کل (در اینجا سرو) در هر يك از افرادش (مثلاً قامت یار) استعمال حقیقی است (= حقیقت لغوی) اما این استعمال پس از آن است که ذهن فعال شاعر چنان تصرف کذائی را در معنا و مفهوم «سرو» روا داشته است که از لحاظ آن تصرف مجازی عقلی نامیده شده است.

(۱۹)
نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان نیم شب مست به بالین من آمد بنشست
نخست ذهن با ادعای دخول مشبه در مشبه به در مفهوم و معنی «نرگس» تصرفی روا داشته
آن را دارای دو فرد دانسته است:

۱- فرد متعارف (= نرگس باغچه) ۲- فرد غیر متعارف (= چشم یار) استعمال نرگس در یکی از افراد خود (فرد غیر متعارف) استعمال حقیقی است (= حقیقت لغوی) ولی این کار پس از تصرف عقل در معانی صورت گرفته است (= مجاز عقلی).

(۲۰)
ای که برمه کشی از عنبر سارا چو گان مضطرب حال مگردان من سرگردان را
نخست عقل (= ذهن) با ادعای اینکه مشبه (= صورت معشوق) داخل در جنس مشبه به
(= ماه آسمان) است، با تصرفی در معنی ماه آن را دارای دو فرد می‌داند:

۱- فرد متعارف (= ماه آسمان) ۲- فرد غیر متعارف (= صورت یار) از لحاظ اینکه تصرفی در معنی توسط عقل صورت گرفته مجاز عقلی و از لحاظ اینکه يك كل (مه) در فرد خود (چشم یار) بکار رفته حقیقت لغوی تلقی می‌شود. همچنین است در مورد (عنبر سارا) که استعاره از (زلف) است. عقل برای آن دو فرد قائل می‌شود متعارف و غیر متعارف از لحاظ این تصرف (= قائل شدن به دو فرد) مجاز عقلی و از لحاظ اطلاق كل بر افرادش (= اطلاق عنبر سارا بر زلف) حقیقت لغوی تلقی می‌گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها و منابع

- ۱- سراج‌الدین ابومقرب یوسف بن ابی‌بکر سکاکی از ادبای معروف عربیت قرن ششم و هفتم (۶۲۶-۵۵۵ ه. ق) مؤلف کتاب «مفتاح‌الملوم»، وی در انواع علوم مخصوصاً علوم ادبی و بالاخص علوم بلاغی متبحر بود (مبین، فرهنگ فارسی، اعلام، ذیل «سکاکی»).
- ۲- تفتازانی، مطول، چاپ سنگی، تهران: ص ۲۸۹، سکاکی، مفتاح‌الملوم، طبع مصر، ۱۳۵۶: ص ۱۶۸.
- ۳- تفتازانی: ۲۹۳، سکاکی: ۱۷۲.
- ۴- تفتازانی، ۴۴.
- ۵- سکاکی: ۱۷۴.
- ۶- همان: ۱۷۵.
- ۷- همان: ۱۷۵ و شروح‌التلخیص، طبع مصر، الجزء الرابع: ۵۸ و ۵۹.
- ۸- تفتازانی: ۴۴.
- ۹- شروح‌التلخیص: ۶۱.
- ۱۰- همان: ۶۰.
- ۱۱- همان: ۶۳. سکاکی: ۱۷۵. این دو بیت از ابن‌عمید است در صفت غلامی آفتاب روی، گوید: کسی که از نفس من بر من گرمی‌تر است بایستاد تا مرا از خورشید سایبانی کند. ایستاد تا بر من سایه کند و شگفتی است که خورشید مرا سایبانی نماید. رک جامع‌الشواهد، چاپ سنگی، ۱۲۷۶، باب‌القاف.
- ۱۲- سکاکی: ۱۷۵. بیت از ابن طباطبای علوی است، معنی: از ژندگی جامه زسین او شگفت مدارید زیرا که تکمه و بندهای آن را بر ماه بسته است. این بیت ناظر بدین اعتقاد مشهور قدماست که کتان در برابر تابش ماه فرسوده و ژنده می‌گردد. (رک: جامع‌الشواهد. باب‌اللام).
- ۱۳- شروح‌التلخیص: ۶۴ و ۶۵.
- ۱۴- همان: ۶۵.
- ۱۵- همان: ۶۶.

- ۱۶- همان: ۶۶. ما پربانیم که در جامعه آدمیان نمایان شده‌ایم و سوار بر پرندگانیم که هیأت شتران دارند (دیوان ابی‌الطیب‌المبتنی، تقدیم‌الدکتر عبدالوهاب عزام، بیروت: دارالزهره، ۱۳۹۸: ص ۱۳۱).
- ۱۷- همان: ۶۷.
- ۱۸- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی: ۱۷۹.
- ۱۹- همان: ۲۰.
- ۲۰- همان: ۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی